

علل غصت حسین^ع

برای درک حقیقت قضایای تاریخی میبایست موجبات واقعه را باسیر قهقرائی تاریخ واری کرد. فاجعه کربلا در بین قضایای تاریخی مشمول همین کلیت یعنی محتاج بررسی درعلل واقعه است که متأسفانه با انبوه نوشته‌هایی که در پیرامون این قضیه نگاشته شده در باره علل تاریخی این ماجری کمتر بحث شده.

غور و بررسی در موضوع نامبرده بمجال بیشتری احتیاج دارد که وقت و زمینه مساعدتری برای ما لازم است. ولی بمضمون مالایدرک کله لایترک کله و از نظر تناسب این ایام بابحث از موضوع مزبور تا آنجا که میسر است تاریخ را عقب برده و گوشه‌هایی از آن بنظر قراء میرسانیم.

میدانیم که بین دو قبیله بنی‌هاشم و بنی‌امیه از دیرباز خصومت استوار بوده و بر اثر همین دشمنی بود که امیه بن شمس نیای معاویه برای مدتی مجبور تبرک زادگاه خود و مهاجرت بشام شد. با ظهور اسلام و پیشوائی پیغمبر (ص)، ابوسفیان بزرگ حزب‌اموی با تمام قوا کوشید که از تفوق بنی‌هاشم که با پیشرفت اسلام قهری بود جلوگیری کند. ولی خدا نخواست و در « بدر » برای اولین بار ابوسفیان ضرب شست محکمی از قوای پیغمبر (ص) مشاهده کرد و سپس از باننشست تاغزوه « احد » و « احزاب » را بیاساخت با اینهمه مغلوبیت خود و برتری پیغمبر (ص) چیزی نبود که از نظروی پوشیده باشد فتح مکه بیش آمد ابوسفیان که در این واقعه غافلگیر شده بود هنگامیکه برای کسب خیر از مکه خارج شد بانبوه سپاه پیغمبر (ص) برخورد کرد و چیزی نمانده بود که این ماده فساد از صفحه روزگار محو شود ولی دفتر ایام صفحاتی برای جنایات این مرد و احفادوی کنار گذاشته بود و میبایست موجبات امتحان بوسیله این شجره ملعونه درامت مرحومه عملی گردد.

باری عباس عموی پیغمبر (ص) بسابقه دوستی باوی اورا نزد رسول اکرم (ص) برد و از وی شفاعت کرد. شفاعت وی منوط باسلام نامبرده قبول گردید. و ابوسفیان با کمال

نومیدی فهمید که جز مسالمت چاره‌ای ندارد ولی نهاد وی که بحسب ریاست سرشته بود او را آرام نگذاشته و نقشه دیگری برای احراز مقام و منزلت از دست کشید بدینسان که با انتساب و تقرب به پیغمبر زمینه مساعدی برای ایدۀ خود بازسازد. همین کار را هم کرد دختر خود ام‌حبیبه را به پیغمبر تزویج نمود و دوسر خود یزید و معاویه را در دو جناح اداری و نظامی اسلام وارد ساخت پیغمبر که از مقصود وی بسی خبر نبود این مواسلت را برای سازمان نو بنیاد اسلام که بهم آهنگی قومی احتیاج داشت صلاح میدانست علاوه که محمد (ص) پیغمبر رحمت و عطوفت و مظهر عفو و اغماض بود و برای تألیف قلوب و وحدت عقیده مبعوث شده بود بدین ترتیب معاویه که باخط آشنائی داشت بشغل حساس نامه نگاری یا حسابداری پیغمبر منصوب گردید یزید نیز پس از مدتی که قوای اسلامی بمیدانهای جنگ روانه شد بازمنه سازی ابوسفیان ریاست یکی از جبهه‌های نبرد را عهده دار شد انتحاب یزید جهت جبهه مزبور مسلماً با نظر به ابوسفیان آن پیر مکار بوده و خلیفه را بعنوان سابقه یزید باقطع شام با انتساب وی بفرماندهی قشون مسلمین موافق ساخت دیری نپایید که یزید رخت از این جهان بست (۱) و معاویه که این هنگام در یکی از جبهه‌های زیر نظر برادر مشغول بود بجای وی منصوب شد. دوری این استان از مقر خلافت روزنه امیدی بچشم تازیك ابوسفیان گشود (۲) و نصایح لازمه را بفرزند در نگهداری این پست که ممکن است روزی او را بریاست مسلمین برساند توصیه کرد معاویه که دست کمی از پدر در حیله و نیرنگ نداشت باین امید زمین دل‌های شامیان را برای بذر ریاست خود مهیا ساخت متنفذین را با تطمیع و یا باتشدید از بین برد و با تحلم و دست باز خود مردم را رام ساخت تا آنجا که عثمان دست وی را بازتر نمود و با کشته شدن نامبرده بدستگیری عمر و عاص و مغیره بن شعبه که هر دو از دهاق عرب بودند امر سلطنت بروی استقرار یافت ولی از اینکه این سلطنت با گذشت زمان، دوران خود را طی و بزوال نزدیک شده بود دلتنگ بود. اخیراً پس از استلحاق زیاد بن سمیه بابی سفیان و طرح برادری با وی خواست نفوذ مغیره را که در مقر حکومت خود (کوفه) چنانکه بایست از مخالفین وی جلوگیری نمی کرد کم سازد و با عزل وی و برقراری دیگری (که بقول بعضی مورخین یزید بوده) متنفذین عراق را گوشمالی دهد مغیره که بموضوع بی برده بود با طرح نقشه میثومی معاویه را از این قصد منصرف ساخت توضیح اینکه هنگام ملاقات با معاویه به وی از در دوستی اظهار داشت که بواسطه پیری دیگر برادرم امارت عراق مایل نیست ولی فقط میخواهد بازمنه‌ای که برای استخلاف یزید بزعامت عامه در نظر گرفته خلیفه هم آهنگ شده و این مهم را در کوفه بهمه

۱- وی در طاعون عمومی بدرود گفت

۲- اتفاقاً ابوسفیان کور هم بود

وی واگذارند معاویه را که ترقب این امر نبود و زمینه را برای این داستان مهیا ننمیدید
دیک طمع بجوش آمده و برای تهیه مقدمات کاروی را دوباره بمقر خویش گسیل داشت
و خود در شام بزمینه سازی مشغول گردید

اما مشکل کار یزید یکی نبود. اصولاً یزید هنوز بسنی که درخور زعامت عامه
باشد نرسیده (۱)

و آنکهی انعامروی در لاهو و لعب در زمانی که مردم عبادتها و زهد پیغمبر و یاران
ویرا بچشم دیده بودند بسیار زننده بنظر میرسید دیگر اینکه یزید عمر خود را در
بادیه گذرانده بود (۲) و بآداب زمامداری مسلمین آنهم با وسعت نطق کشورهای اسلامی
آشنائی نداشت از همه مهمتر کسانی در میان امت بودند که از همه حیث بسر یزید
تقدم داشتند. زیرا تا بحال بنای زعامت مسلمین بر توارث نبود و بر فرض توارث چون
این مقام از آن پیغمبر بوده خویشان وی بدین امر از دیگران اولابند خاصه که در
میان آنان حسین (ع) که بهمه فضائل و کمالات آراسته بود وجود دارد و صرف نظر از
قرابت پیغمبر و زعامت بنی هاشم و خاندان پیغمبر بصحابت آنجناب و آراستگی بعلم و تقوی
بر دیگران مقدم است.

معاویه بالاخره تصمیم خود را در باره یزید عملی ساخت. ابتدا از کشورهای و
استانهای دور دست شروع کرد و پس از فراغ از آنها بمدینه بزرگترین مرکز ثقل
اسلام متوجه شد ولی در این شهر هنوز گروه فراوانی از یاران پیغمبر و بزرگان تابعین
وجود دارند و پیشنهاد استخلاف یزید، آن جمیع ذرائع به پیشوای مسلمین کارآسانی
نیست.

معاویه ابتدا نامه ای بفرماندار مدینه مشعر به موافقت کلیه ولایات تابعه بولایتعهدی
یزید و جلب موافقت رجال آن سامان نگاشت ولی جواب نامه منفی برگشت. بناچار
معاویه خود بمزم آن دیار بار بست در ملاقاتیکه با سران مدینه و من جمله حسین (ع) و عبدالله
عباس نمود پس از اظهار موافقت یزید را چون مرد پرهیز گاری ستود و جریان استخلاف
ویرا عنوان نمود حسین (ع) طی جواب مفصلی بوی فرمود: **فخذ لیزید فیما اخذ به**

۱- زیرا چنان وانمود شده بود که خلافت از یک جوان بابودن پسران شایسته
نیست و یزید تازه حدود بیست و هفت سال داشت. چون تولد وی در خلافت عثمان یعنی
اواسط سال ۲۶ هجری و ولایتعهدی او در سال ۵۴ ه بوده

۲- زیرا مادر یزید از قبیله مجدل بوده و چون خود مقام در بادیه و میان خویشان
را بر مقر سلطنت ترجیح داد طفل خویش (یزید) را در میان قبیله پرورش داد. ناگفته
نماند که لامنس (مستشرق معروف) مادر یزید (میسون) را مسیحی معرفی کرده

من استقراته الكلاب المهارشة والحمام السبق لآثر ابهن والقينات ذوات المعازف
وضروب الملاهي تجده ناصر اودع عنك ما يحاول فما اغناك ان تلقى الله
بوزر هذا الخلق باكثر مما انت لاقيه (۱)

این پاسخ دندگان شکن بغوی علی نهضت بعدی حسین را معلوم میسازد. زیرا جانشینی مردبستی چون یزید جز امتیاز طبقاتی که اسلام برای محو آن آمده بنامی ندارد. اختصاص خلافت اسلامی به خاندان بنی امیه که بجای فضائل مجمع رذائل باشند درست مخالف ایده اسلام است. حسین صرف نظر از وراثت نبوت مسلمان غیور و وظیفه شناس است که حاضر نیست بیکبار رنجهای پیغمبر اکرم و یارانش را نقش بر آب مشاهده کند قبل از آنکه معاویه بحسب ظاهر باحیله و فریب از مردم استانها بیعت گرفت و طی نامه ای حسین را بر مخالفت نکوهید حسین (ع) بوی نوشت: (.....) و لیس الله بناس لك امارتك صبیاً یسرب الشراب ویلعب بالكلاب. ما اراك الا وقد اوبقت نفساك واضعت الرعیة (۲)

این ادعائی نبود که حسین (ع) تنها نسبت بیزید داشته باشد. دیگران و حتی خود یزید بر این مدعی اعتراف داشتند. زیرا اعمال یزید در افکارش منعکس شده برای شاهد پاره ای از اشعار از برای ما بجا مانده قرمسانی این اشعار را از وی نقل میکند (۳):

اقول لصحب ضمت الكاس شملهم وداعی صیابات الهوی یترنم
خذوا بنصیب من نعیم ولذة فكل وان طال المدی یتصرم

نیز اشعار ذیل را مسعودی از وی نقل میکند (۴)

۱- در مجمع دیگری است که معاویه موضوع ولایت مهدی یزید را مطرح نمود حسین (ع) در جواب صریحاً فرمود: یزیدی که شارب خمر و خریدار لهو است؟ سپس این زبیر چنین گفت تو در زمینه فرمانداری مسلمین یکی از چند امر را انجام ده یا چون پیغمبر کار امت را بخودشان واگذار (البته طبق رای و مدعای خود) یا مانند ابوبکر غیر از خویشان خود کسی را نامزد خلافت نما و یا چون عمر امر را بشوری و اگذار ساز. معاویه که مشاهده کرد آتش گرم وی در آهن سرد آنان تأثیری ندارد بنای خشونت را گذارده آنگاه بر سرهرتن دومرد با شمشیر آخته واداشت تا اگر مخالف گفته وی سخنی سرودند بحیات آنان خاتمه دهد

اسقنی شربة تروی مشاش
صاحب‌السر و الامانة عندی
ثم صل فاسق مثلها بن زیاد
ولتسدید مغنی و جهادی
این قتیبه مینویسد (۱) یزید در نماز هم کوتاهی میکرده
این کثیر در تاریخ خود مینویسد (۲) : **لقد كان فيه اقبال على الشهوات و**
ترك لبعض الصلوات في بعض الاوقات . این شعر را هم در باره وی نقل میکنند:
لست منسا وليس خالك منسا
با مضیع الصلوة للشهوات (۳) (۴)
مسعودی در باره وی مینویسد بیادر بلنذة و بجاهر بمعصية (۵) هم او در باره
وی مینویسد : ۵ کان فرعون اعدل منه .
مسعودی و عقاد مینویسد (۶) یزید را میمونی بود که نامش را ابوقیس گذارده
بود و رختهای رنگارنگ بوی میپوشانید و جز و ندمای وی محسوب میشد انگاه اشعار
ویرا هنگامیکه ابوقیس بر خر سوار و بر سوار کاران سبقت گرفت نقل میسازد .
انصارا آیا چنین مردی شایسته زعامت مسلمین بوده . حسین که حقاً وارث نبوت
و داس مسلمین بود نمیتوانست برای خود مسئولیتی نبیند خاصه که اهل عراق ویرا به
پیشوائی مسلمین و اجرای احکام دعوت کرده بودند و بیایی بیک انسان بر حسین وارد
میشد او را بر مسئولیتی که از سر باز زدن از دعوت آنان متوجه میشد انداز میکردند
حسین گر چه متوجه بود که مردم با دوستی دنیا که طی زمامداری معاویه کاملاً بدان
تخدیر شده بودند بگفته خود استوار نیستند . ولی نشستن و سکوت وی هم امضاء عملی
اعمال یزید و تبعات حکومت میثوم وی است . وانگاه حسین که در این ماجری تابای
جان حاضر شده بود با چشم دل میدید که جانبازی وی چون برقی است که دیر یا زود

۱- الامامه والسیاسة

۲- البداية والنهاية

۳- شعر مزبور را مسعودی نیز در التنبیه والاشراف نقل کرده

۴- وی نه تنها در این اخلاق نکوهیده شهرت داشت در شجاعت هم که لازمه
یک زمامدار است شهرت معکوس داشته . هنگامیکه معاویه ویرا برای سرپوشی اخلاق
ناروایش بالشکری که نامزد جنگ روم بودند فرستاد وی بهذر کسالت از لشکر تخلف
جسته و چون خبر گرسنگی و بیماری مسلمین طی مسیر خود بوی رسید این اشعار و اسرود

ما ان ابالی بما لاقت جموعهم

بافرقة و نه من حمی و من موم

اذا اتکات علی الانماط مرتفعاً

بذیر مسران عندی ام کلثوم

(کامل التواریخ . مروج الذهب)

۵- التنبیه والاشراف

۶- روج الذهب ج ۱ چاپ عبدالرحمن محمد . ابوالشهداء

فضای دل‌های باک را روشن خواهد نمود و فداکاری او درس انجام وظیفه است که بازماندگان را متوجه مسئولیت خود خواهد ساخت. و بالاخره این جنبش حقیقی است که همچون سایر حقائق جهان نابود نخواهد شد و روزی از خلال ابرهای تاریک چهره تابناک خود را آشکارا خواهد نمود. حسین (ع) برای اصحاب خود طی خطبه‌ای وضع زمان و حکومت ناکسان را بیان ساخته و بمسئولیت خود و سایر مسلمین اشاره کرد:

الاترون ان الحق لایهمل به وان الباطل لاینهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاءالله
حقاً (۱)

گروهی نا بخرد گمان کرده اند حسین (ع) بطمع ریاست بر سر این سودا شد ولی افکار حسین که در گفته‌هایش منعکس شده این حقیقت را آفتابی کرده که حسین (ع) دانسته بسوی مرگ میرفت منتهی مرگی که در نظر وی از زندگی ارزنده تر بود حسین این اندازه از اوضاع دور نبود که آنچه ناصحین باو گوشزد میکردند بر او مخفی باشد ولی حقیقت این بود که دیگر زندگی با شرایط فعلی (حکومت جابرانه یزید پلید) برای وی مرگ واقعی محسوب میشد فانی لاری الموت الا سعادة و الحیو امع الظالمین الا برما

حسین (ع) در خطبه‌ای که هنگام حرکت از مکه خواند بماقبت کار خود اشاره نمود. نیز در جواب برادرش محمد چنین گفت که پیغمبر را بخواب دیده و مأمور این کارم.

هنگامی هم که طی مسیر خود بکربلاخبر گشته شدن مسلم و جریان کوفه را شنید خطبه‌ای خواند و آشکارا خبر مرگ مسلم را بهمراهان خود اعلام کرد (۲) آنگاه بآنها پیشنهاد نمود که بایشامد مزبور هر کسی براه خود رود و مخصوصاً خاطر نشان ساخت که در این راه مال و منالی در کار نیست و همین بود که جمع کثیری از دور وی متفرق شدند حسین اگر مرد دنیاو پای بند ریاست بود بهیچ قیمت اطرافیان خود را پسراکنده نمیگرد و خبریاس بگوششان نمی‌خواند، ولی وی برای برقراری راستی و درستی تن برنج مهاجرت و مخاطرات این سفر داده بود چگونه ممکن است برخلاف عقیده خود خلاف گوئی کند اصولاً حسین تربیت شده پیغمبر و علمی و مربی تعلیمات عالییه اسلام است جز این از حسین توقع نمیتوان داشت

پایان

فضلو ان الله علیه و جراه عن الاسلام خیراً